

مبانی حکومت در قرآن و سنت از دیدگاه امام خمینی علیه السلام و علامه مودودی*

حسین علوی مهر** و سیدبهدادر علی زیدی***

چکیده

این پژوهش به بررسی مبانی حکومت اسلامی در قرآن و سنت از دیدگاه امام خمینی و علامه مودودی می‌پردازد. با توجه به اهمیت بحث حکومت اسلامی در جامعه اسلامی در عصر کنونی و با توجه به جایگاه علمی و سیاسی امام خمینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و علامه مودودی، به‌عنوان نظریه‌پرداز اجتماعی و سیاسی، ضرورت پرداختن به بحث مبانی حکومت اسلامی در پرتوی قرآن و سنت از منظر این دو متفکر، روشن می‌گردد. هدف از این پژوهش، تبیین آرای دو متفکر برجسته عصر حاضر از دو مکتب شیعه و اهل تسنن، امام خمینی و علامه سید ابوالاعلی مودودی درباره مبانی حکومت اسلامی است. امام خمینی و علامه مودودی برای حکومت اسلامی دارای مبانی مشترک و مختصی هستند. توحید، رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، جاودانگی و جامعیت اسلام از مبانی مشترک بوده؛ امامت و ولایت فقیه، مبنای اختصاصی امام خمینی در بحث حکومت اسلامی؛ و خلافت جمهور مبنای اختصاصی علامه مودودی است. امام خمینی و علامه مودودی نظریه خود را در باب مبانی حکومت اسلامی به آیات و روایات مستدل نموده‌اند. روش این پژوهش با توجه به تبیین آرای این دو متفکر، توصیفی - تحلیلی و با توجه به بررسی و نقد ادله، تحلیلی - انتقادی است. در این راستا پژوهش حاضر با استخراج مبانی این دو متفکر ادله آنان را مورد بررسی قرار داده است.

واژگان کلیدی: قرآن، سنت، مبانی، حکومت اسلامی، امام خمینی، ابوالاعلی مودودی.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۴ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۲/۱۴.

** . دانشیار جامعه المصطفی العالمية و عضو هیئت علمی پاره وقت مرکز پژوهشی قرآن کریم المهدی: halavimehr5@gmail.com

*** . دانش آموخته دکتری تفسیر تطبیقی مجتمع آموزش عالی قرآن و حدیث، جامعه المصطفی (نویسنده مسئول):
bahaduraliqummi@yahoo.com

مقدمه

همان‌گونه که مبانی در هر علم، اساس، پایه‌ها و بستر و ساحت‌های زیرین آن علم است و چون از مبانی تعبیر به «پیش‌فرض‌های بنیادین» هم تعبیر شده است، برای تشکیل حکومت اسلامی هم مبانی مختلف در نظر گرفته می‌شوند.

دو متفکر برجسته عصر حاضر حضرت امام خمینی و سید ابوالاعلی مودودی که نمایندگان دو مکتب شیعه و اهل سنت هستند، با در نظر گرفتن آیات و روایات، برای تشکیل حکومت اسلامی، مبانی مختلفی را بیان کرده‌اند.

از نظر هر دو متفکر بنا بر اصل توحید، خالق و مالک همه موجودات عالم و انسان‌ها، تنها ذات خداوند است. این اصل انسان که تنها از او اطاعت کنیم، مگر این که اطاعت او اطاعت خداوند باشد. بر این اساس خداوند است که برای هدایت بشر رسالت و شریعت قرار داده است و اطاعت از نبی و رسول را واجب کرده است. همچنین دینی که خداوند عالم برای هدایت انسان‌ها فرستاده است، هم از لحاظ زمان و مکان و هم از لحاظ مفاهیم و ضرورت، جامعیت و جاودانگی دارد.

میان امام خمینی و علامه مودودی در انتخاب مبانی اختلاف نظر وجود دارد. از آنجاکه امام خمینی امامت را تتمه رسالت می‌دانند، امامت اهل بیت (علیهم‌السلام) را مبنای تشکیل حکومت اسلامی قرار می‌دهند و در عصر غیبت، ولایت فقیه را استمرار ولایت اهل بیت (علیهم‌السلام) می‌دانند، در نتیجه از منظر ایشان، ولایت فقیه مبنای حکومت اسلامی است؛ اما سید ابوالاعلی مودودی خلافت جمهور را از آیه شریفه به‌عنوان مبنای حکومت اسلامی استدلال نموده است و در راستای اثبات آن تلاش نموده است تا خلافت جمهور را به‌عنوان مبنای تشکیل حکومت معرفی نمایند.

کلمه مبانی

کلمه «مبانی» در لغت به معانی اساس، بنیاد و بنیان هر شیء است (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، بی تا: ۱/ ۳۰۲). مبانی در هر علم، اساس، پایه‌ها و بستر و ساحت‌های زیرین آن علم است (مؤدب، مبانی تفسیر قرآن، ۱۳۸۶: ۲۴)؛ و در خصوص تفسیر، مبانی آن عبارت

از «باور و اصول پذیرفته شده و مسلم مفسران» است (شاکر، مبانی و روش‌های تفسیری، ۱۳۸۲: ۴۰)؛ که در فرایند تفسیر آنها سهیم است و پذیرش اثباتی یا نفی آنها، سبب رویکردی خاص در تفسیر می‌گردد. از مبانی تعبیر به «پیش‌فرض‌های بنیادین» هم شده است (رضایی اصفهانی، مبانی و قواعد تفسیر، ۱۳۸۵: ۱۱۲). مبانی با عبارت «اصول تفسیر» نیز یکسان و در اصطلاح، مترادف هستند و مقصود از اصول، مسلمات و یا اساس است (ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، بی تا: ۱۰۹/۱). اصول تفسیر، پایه فکری مفسر است که در تفسیر همواره بدان نظر دارد و از آن تعبیر به «مبانی» نیز می‌شود (مؤدب، مبانی تفسیر قرآن، ۱۳۸۶: ۲۴). برخی از محققان در خصوص تأثیرگذاری مبانی در تفسیر می‌گویند: «در مبانی تفسیر از اصول بنیادین سخن گفته می‌شود که هر نوع موضع‌گیری در خصوص آنها، موجودیت تفسیر و یا قواعد تفسیر را تحت تأثیر قرار می‌دهد» (بابایی، روش‌شناسی تفسیر قرآن، ۱۳۷۹: ۳)

مبانی حکومت اسلامی

با توجه به تعریف لغوی مبانی، مبانی حکومت اسلامی، نظریات و پیش‌فرض‌هایی است که حکومت اسلامی مبتنی بر آن است و بر اساس آن تشکیل شده و مشروعیت خود را از آن مبانی می‌گیرد.

وقتی تاریخ سیاسی اسلام مورد بررسی قرار می‌گیرد، درمی‌یابیم که در دو دهه اخیر، رهبری دینی خصوصاً ولایت فقیه، مسئله‌ای بحث‌انگیز و پر گفت‌وگو است. امام خمینی و سید ابوالاعلی مودودی برای حکومت دینی چند تا مبانی را در نظر گرفته است.

۱. مبانی مشترک حکومت اسلامی از دیدگاه امام خمینی و سید ابوالاعلی مودودی

در دیدگاه این دو متفکر برجسته، مبانی مشترکی برای حکومت اسلامی دیده می‌شود که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

یک- اصل توحید

امام خمینی یکی از مبانی حکومت اسلامی را اصل توحید دانسته، می‌فرماید: «ریشه و اصل همه عقاید - که در قرآن کریم آمده و یا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیشوایان به حق بعد از آن حضرت بیان فرموده‌اند - و مهم‌ترین و باارزش‌ترین اعتقادات ماست، اصل توحید است.

مطابق این اصل که خالق و آفریننده جهان و همه عوالم وجود و انسان، تنها ذات مقدس خدای تعالی است که از همه حقایق مطلع است و قادر بر همه چیز است و مالک همه چیز.» (خمینی، صحیفه امام، ۱۳۸۶ ش: ۳۸۷).

امام خمینی، بر اساس اعتقاد به ربوبیت تشریحی خداوند متعال از مشروعیت حکومت و حق حاکمیت خداوند سخن گفته و می‌فرماید: «به حکم عقل، تأسیس حکومت به طوری که فرمان‌برداری بر مردم لازم باشد، از کسی رواست که مالک همه چیز باشد و هر تصرفی در آنها کند، تصرف در مال خود باشد و چنین شخصی خدای عالم است که مال تمام موجودات و خالق ارض و سماوات است. پس هر حکمی که جاری کند و هر تصرفی بکند، در مملکت خود انجام داده است و اگر خدا به کسی حکومت داد و حکم او را توسط پیامبران لازم‌الاطاعه دانست، بر بشر نیز پیروی لازم می‌شود.» (خمینی، کشف‌الاسرار، بی‌تا: ۱۸۱-۱۸۲).

مبنای اندیشه سیاسی امام خمینی با توجه به اعتقاد به ربوبیت تشریحی خداوند آن است که کسی جز خدا حق حکومت بر کسی ندارد و حق قانون‌گذاری نیز ندارد. امام عقیده دارد که در ساختار قانون‌گذاری اسلام فقط خدا قانون‌گذار است و این خود دلیل بر تشکیل حکومت است.

مستندات

از آنجاکه در اندیشه امام خمینی وحی و قرآن کریم، اساس شریعت است، مستندات قرآنی برای این مبنا ارائه می‌شود ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾ (مائده/۴۸)؛ «ما برای هر یک از شما ملت‌ها، شریعت و طریقه‌ای مقرر داشتیم.» این دلیل بر این است که در ساختار قانون‌گذاری اسلام، فقط خدا قانون‌گذار است.

مبنای حکومت در اسلام این است که حکومت تنها از آن خداست ﴿إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ﴾ (انعام/۵۷). از این رو حکومت اسلامی مشروعیت خود را از ذات الهی می‌گیرد و عهده‌دار اجرای قوانین توحیدی در جامعه است. چنین حکومتی شایسته فرمان‌برداری است و بر همه حکومت‌های دیگر برتری دارد (حسنی، ضرورت حکومت اسلامی در عصر غیبت، ۱۳۹۲: ۳۵).

از آنجاکه گستره گیتی و پهنه هستی، آفریده و قلمرو اراده خدای متعالی است، حق حاکمیت جهان نیز فقط از آن اوست. پس باید تنها حکومت او را به رسمیت شناخت و فقط فرمان او را بر سر نهاد؛ زیرا طاعت، پس از پذیرش حاکمیت است. تنها مرجع قانون‌گذار برای بشر و رفع اختلافات مردم خداوند است، در این زمینه خداوند در قرآن کریم بشر را این‌گونه ارشاد نموده است:

﴿قَالَ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ (بقره/۱۱۳)؛ «خداوند، روز قیامت، درباره آنچه در آن اختلاف داشتند، داوری می‌کند.»

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفُضُّ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ (انعام/۵۷)؛ «حکم و فرمان، تنها از آن خداست! حق را از باطل جدا می‌کند، و او بهترین جداکننده (حق از باطل) است.»

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ (یوسف/۴۰)؛ «حکم، تنها از آن خداست، فرمان داده که غیر از او را نپرستید!»

﴿ذَالِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (ممتحنه/۱۰)؛ «این حکم خداوند است که در میان شما حکم می‌کند، و خداوند دانا و حکیم است!»

با استفاده از این آیات می‌توانیم گفت چون تمام کارها و فرمان‌ها همه به دست خدا است، پس حاکمیت و مرجع قانون‌گذاری از آن خداوند است.

مودودی نیز معتقد هست که حاکمیت در اندیشه اسلام تنها از آن خداست و جز خداوند متعال، کسی نمی‌تواند حاکم واقعی باشد: حقیقت این است که حاکمیت یا (sovereignty) فقط از آن خداوند متعال است. خدایی که آفریدگار مردم و پرورش‌دهنده و مرشد مردم است. او قوام‌دهنده هستی بوده و همه امور در سراسر هستی تابع قانون او است؛ حاکمیت واقعی و حقیقی از اوست (مودودی، جماعت اسلامی کی دعوت، ۲۰۰۹: ۲۴).

اصل اولی و همگانی در اسلام آن است که حاکمیت از آن خداست و تنها اوست که حق امر و نهی دارد. ﴿وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (آل عمران/۱۸۹)؛ «و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خداوند بر هر چیزی تواناست.»

اصل اولی این است که انسان باید از مالک خویش اطاعت کند و پیروی از سایر انسان‌ها بر کسی لازم نیست. ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ (یوسف/۴۰)؛ «حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید!»

در اندیشه مودودی، بنیانی که پایه نظریه سیاسی اسلام بر آن استوار است، این است که هر نوع زمام‌داری و قانون‌گذاری از دست بشر - چه فردی چه اجتماعی - گرفته شود و به هیچ‌کدام از آن‌ها اجازه داده نشود حاکمیت خویش را بر انسانی دیگر که همچون خود اوست، اعمال کند تا از وی پیروی نماید.

دو- رسالت و نبوت

دومین مبنای حکومت اسلامی از نظر امام خمینی، رسالت و نبوت است که نبی از طرف خداوند عهده‌دار این منصب می‌شود. ایشان می‌فرماید:

«اگر خدا به کسی حکومت داد و حکم او را توسط پیامبران لازم‌الاطاعه دانست، بر بشر نیز پیروی لازم می‌شود و غیر از حکم خدا و کسی که خدا تعیین کرده، هیچ حکمی را بشر نباید بپذیرد» (خمینی، کشف‌الاسرار، بی‌تا: ۱۸۱-۱۸۲).

در همین راستا امام خمینی می‌نویسد:

«پیامبر اکرم ﷺ مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است» (خمینی، ولایت‌فقیه، ۱۳۸۵ ش: ۴۴ و ۷۴).

ابو‌الاعلی‌ مودودی نیز رسالت را دومین مبنا در نظام سیاسی اسلام می‌داند. به نظر ایشان، انبیاء بالخاص پیامبر اسلام ﷺ مظهر حاکمیت خداوند متعال هستند. پیامبران الهی نمایندگان خدا هستند و خداوند متعال به‌وسیله آنها قوانین فردی و اجتماعی مورد نیاز بشر را ابلاغ می‌کند. به همین خاطر، اسلام به پیروان خود دستور می‌دهد که به نحو کامل از انبیاء اطاعت کنند (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۰۸ م/ ۳۳۹).

مستندات

امام خمینی و سید مودودی، اصل رسالت در حکومت را مطابق آیات قرآن بیان کرده‌اند. حضرت امام خمینی در ذیل آیه ۵۹ سوره نساء بیان می‌کنند: یگانه قانون و حکمی که برای مردم متبع و لازم‌الاجراء است، همان حکم و قانون خداوند است. تبعیت از رسول اکرم هم به حکم خداوند است که می‌فرماید: *وَاطِيعُوا الرَّسُولَ*؛ از پیامبر پیروی کنید (خمینی، ولایت‌فقیه، ۱۳۸۵ ش: ۴۴). نیز درباره ولایت نبی اکرم ﷺ از این آیه هم استفاده کرده‌اند: *﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾* (احزاب/۶) در ذیل این آیه شریفه می‌گویند: «مراد از اولویت، ولایت و امارت است.» چنانکه در مجمع‌البحرین در ذیل این آیه شریفه روایتی از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: این آیه درباره امارت (حکومت و ولایت) نازل

شده است (طریحی، مجمع البحرین، ۱۳۶۷: ۲۵۷)؛ از این رو نبی، ولایت و امارت بر مؤمنین دارد (خمینی، ولایت فقیه، ۱۳۸۵: ۱۱۱؛ خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه، ۱۳۶۵: ۵۹). سید ابوالاعلی مودودی در مرحله استناد می‌گوید: «شما در قرآن می‌خوانید که هر پیامبری که از سوی خداوند به رسالت مبعوث شد، اعلام داشت که ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ﴾ (شعراء/ ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۶)؛ «از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید.» این مطلب را به‌عنوان یکی از اصول قاطع قرار می‌دهد. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (نسا/۶۴)؛ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند.»

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطاعَ اللَّهَ﴾ (نسا/۸۰)؛ هرکس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده. حتی قرآن راجع به مسلمان بودن کسی که در مسائل اختلافی رسول‌الله ﷺ را مرجع قرار ندهد، تردید دارد. ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُوا بِمَا شَهِدَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نسا/۶۵)؛ «ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است، داور گردانند، سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.» نتیجه این‌که، حاکمیت قانون به‌طور کامل در اسلام، مختص خداوند متعال و پیامبر اسلام است (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۰۸ م: ۳۳۹).

مودودی، با استناد به آیات قرآن، رسول‌الله را حاکم و فرمانروا از جانب خداوند می‌شناسد و اعتقاد دارد که این منصب هم مانند رسالت به ایشان تفویض شده است و هیچ مؤمنی حق ندارد اوامر الهی و فرمان‌های پیامبر گرامی را مورد بی‌اعتنایی، چون و چرا و مخالفت قرار دهد. یعنی پیامبر اکرم دو منصب جداگانه از طرف خداوند داشت؛ یکی منصب پیامبری و دیگری منصب حکومت.

مودودی، رسالت پیامبر اسلام را به‌عنوان دومین اساس در نظام سیاسی اسلام مورد تأکید قرار می‌داد و در طول حاکمیت الهی، سنت و سیرت رسول‌الله ﷺ را به‌عنوان منبع قانون شناخته است. از منظر مودودی، دومین مبنا در نظام اسلامی اطاعت از رسول‌الله ﷺ، اطاعتی فی‌نفسه و مستقل نیست، بلکه یگانه راه و صورت عملی، اطاعت خداوند است (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۰۸: ۲۰۰).

۲. مبانی اختصاصی حکومت اسلامی از دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه

یک- امامت

امامت، یکی از مبانی تشکیل حکومت در اسلام است. اعتقاد به اصل امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام و سائر پیشوایان معصوم، در نگاه امام خمینی جایگاهی والایی دارد، به گونه‌ای که از آن به عنوان امانت یاد می‌کند و پیروی از آنان را از ضروریات دین به شمار می‌آورد. امام خمینی در این زمینه می‌فرماید:

«چنانچه در احادیث شریفه کثیره، امانت را در آیه، تفسیر فرموده‌اند به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام؛ و چنانچه غصب ولایت و سلطنت آن حضرت خیانت به امانت است، ترک تبعیت آن بزرگوار از مراتب خیانت است» (خمینی، شرح چهل حدیث، ۱۳۷۶: ۴۸۰).

تنها تفاوت پیامبر و امام در این است که پیامبر، پایه‌گذار دین، طرف وحی الهی و دارای کتاب است؛ اما امام جدای از این دو مسئله، سایر مسؤولیت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را بر عهده دارد. پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، این امامان معصوم هستند که وظیفه بیان احکام و اجرای آن را بر عهده دارند. مردم بایستی احکام اسلام را از آنان فراگیرند و رهبری آنان را بپذیرند تا این‌که زمینه برای تشکیل حکومت و اجرای احکام اسلام فراهم شود.

مستندات

حدیث حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه که بر اساس آن امامت به عنوان نظام بخشیدن به جامعه و به سامان آوردن آن مطرح شده است، فرموده‌اند: «وَالْإِمَامَةُ نِظَامًا لِلْأُمَّةِ وَالطَّاعَةَ تَعْظِيمًا لِلْإِمَامَةِ» (شریف الرضی، نهج البلاغه، ۱۴۱۴: کلمات قصار، ۲۵۲)؛ و امامت را برای نظام امت و فرمان برداری را برای بزرگداشت مقام امامت قرار داده است.

از حضرت علی علیه السلام نقل شده است: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: خدا تبارک و تعالی فرمود: امتی را که پیرو امامی باشند که از سوی من مبعوث نشده باشد، کیفر می‌دهم، گرچه در زندگی فردی، اهل عبادت باشند؛ و رحمت می‌آورم بر پیروان امام عادل که از سوی من آمده باشد، گرچه اهل خطا و لغزش باشند (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۳۶/۳۳۷).

حضرت زهرا علیها السلام در خطبه خود می‌فرماید: «وَالطَّاعَةَ نِظَامًا لِلْمِلَّةِ وَالْإِمَامَةَ لِمَا مِنَ الْفُرْقَةِ» (ابن بابویه صدوق، علل الشرائع، ۱۹۶۶: ۱/۲۴۸؛ همو، من لایحضره الفقیه، بی تا: ۳/۳۷۲).

حدیث ۱۷۵۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳: ۱۰۷/۶؛ «امامت برای حفظ نظام و تبدیل جدایی مسلمان به اتحاد است.»

دو- ولایت فقیه، استمرار امامت

همان‌طور که بعد از پیامبر اسلام، ادله عقلی و نقلی بر ضرورت امامت دلالت دارد، در زمان غیبت نیز بر اساس حکم عقل و روایات اهل بیت علیهم السلام، حکومت و امارت با عهده‌داری فقیه جامع الشرائط استمرار دارد. این مسئله مبتنی بر دو اصل ذیل است:

الف) عدم تعطیل حاکمیت و ولای زعامت در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام؛

ب) ضرورت تحقق حاکمیت از جانب افرادی که از دو شرط اساسی علم و عدالت برخوردار هستند (جمشیدی، اندیشه سیاسی امام خمینی، ۱۳۸۴: ۵۲۱).
در همین راستا امام خمینی می‌فرماید:

«امر ولایت و سرپرستی امت به فقیه عادل راجع است و اوست که شایسته رهبری مسلمانان است؛ چه حاکم اسلامی باید متصف به فقاہت و عدالت باشد. پس اقامه حکومت و تشکیل دولت اسلامی بر فقهای عادل، واجب کفایی است. بنابراین اگر یکی از فقهای زمان به تشکیل حکومت توفیق یافت، بر سایر فقها لازم است که از او پیروی نمایند و چنانچه امر تشکیل حکومت اسلامی جز با هماهنگی و اجتماع همه آنها میسر نباشد، بر همگی آنان واجب است که مجتمعاً به این امر اهتمام ورزیده و درصدد تحقق آن برآیند.» (خمینی، کتاب البیع، ۱۳۶۵: ۶۲۴/۲).

از منظر امام خمینی، رهبری سیاسی، چنانکه حق مسلم ائمه بود، حق فقهاست و ولایت فقیه ادامه نبوت و امامت است که از بالا تشریح شده است. امام معتقد است که ولایت فقیه شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بوده و حکومت از احکام اولیه اسلام است (خمینی، صحیفه نور، ۱۳۸۶: ۳۰۸/۱۰).

۳۰۳

بنابراین، مسئله ولایت فقیه در تفکر امام خمینی، تداوم مسئله امام معصوم علیه السلام است و ولایت فقیه، جانشین شایسته ولایت و امامت امام معصوم علیه السلام است؛ زیرا همه ادله‌ای که درباره نبوت و امامت عامه اقامه شده است، در زمان غیبت شامل ولایت فقیه هم می‌شود.

اول. مستندات امام خمینی علیه السلام

امام خمینی برای اثبات ولایت فقیه، علاوه بر دلیل عقلی، یعنی بدیهی بودن آن؛ از روایات هم استفاده می‌کنند که در اینجا فقط به یک روایت اکتفا می‌شود.

دوم. مرسله شیخ صدوق

از نظر امام خمینی از جمله روایات ولایت فقیه که در دلالتش اشکالی نیست، مرسله شیخ صدوق است (خمینی، ولایت فقیه، ۱۳۸۵: ۵۹). روایت این چنین است: قال امیرالمؤمنین: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي (ثَلَاثَ مَرَّاتٍ) قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ؛ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي، يَرُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي فَيُعَلِّمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي (حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۴۰۹ ق، باب ۸، حدیث ۵۰). امیرالمؤمنین می‌فرماید که رسول‌الله ﷺ فرمود: خدایا! جانشینان مرا رحمت کن و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد، ای فرستاده خدا! جانشینان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند و آن را پس از من به مردم می‌آموزند.»

سوم. دلالت حدیث بر ولایت فقیه

از نظر امام خمینی، در دلالت حدیث شریف بر ولایت فقیه جای تردیدی نیست؛ زیرا خلافت همان جانشینی در تمام شئون نبوت است و جمله «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي» چیزی کمتر از جمله «عَلِيٌّ خَلِيفَتِي» (مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳ ق: ۹۸/۳۸، حدیث ۱۶، ۱۸) ندارد و معنی خلافت در آن، غیر معنی خلافت در جمله دوم نیست. سپس ایشان در توضیح این مطلب می‌فرمایند: جمله «الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرُونَ حَدِيثِي» معرفی خلفاست، نه معنی خلافت؛ زیرا معنی خلافت در صدر اسلام امر مجهولی نبود که محتاج بیان باشد و سؤال‌کننده نیز معنی خلافت را نپرسید؛ بلکه اشخاص را خواست معرفی فرماید و ایشان با این وصف معرفی فرمودند. جای تعجب است که هیچ کس از جمله «عَلِيٌّ خَلِيفَتِي» یا «الْأئِمَّةُ خُلَفَائِي» (ابن بابویه صدوق، من لا يحضره الفقیه، بی تا: ۱۳۲/۴، حدیث ۴۵۷؛ همو، اکمال الدین، ۱۴۰۵: ۲۵۳، حدیث ۳) مسئله‌گویی نفهمیده، و به آن استدلال برای خلیفه و حکومت ائمه شده است. لیکن در جمله «خلفائی» که رسیده‌اند توقف نموده‌اند. و این نیست مگر به واسطه

آن که گمان کرده‌اند خلافت رسول‌الله محدود به حد خاصی است، یا مخصوص به اشخاص خاصی، و چون ائمه، هر یک خلیفه هستند، نمی‌شود پس از ائمه علماء فرمانروا و حاکم و خلیفه باشند؛ و باید اسلام بی‌سرپرست و احکام اسلام تعطیل باشد! و حدود و ثغور اسلام دست‌خوش اعدای دین باشد! و آن‌همه کج‌روی رایج شود که اسلام از آن بری است (خمینی، ولایت‌فقیه، ۱۳۸۵ ش: ۶۷).

چهارم. تحلیل و بررسی

با توجه به مطالب یاد شده درمی‌یابیم که امام خمینی، کسانی که فقط نقل احادیث می‌کنند و از خود رأی و فتوی ندارند یا بعضی از محدثان را مضمول این حدیث نمی‌دانند، بلکه از نظر ایشان کسانی مضمول این حدیث می‌شوند که علوم اسلامی را گسترش می‌دهند و احکام اسلام را بیان می‌کنند و مردم را تربیت می‌کنند. از نظر ایشان علما و فقها در حقیقت وظیفه رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام را بر عهده دارند و چون رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام فقط احادیث بیان نمی‌کردند؛ بلکه مردم را تربیت می‌کردند، حوزه درس داشتند و هزاران نفر را برای اداره جامعه آماده می‌کردند؛ از این رو آنان نیز باید وظائف رسول اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام را انجام بدهند.

از نظر امام خمینی دلالت این حدیث بر ولایت فقیه جای تردید نیست؛ زیرا از نظر ایشان خلافت همان جانشینی در تمام شئون نبوت است. چون ایشان جمله «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي» را که در روایت ذکر شده آمده است؛ دست کم از جمله «عَلِيٌّ خَلِيفَتِي» (مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳ ق: ۹۸/۳۸، حدیث ۱۶، ۱۸) که در روایت دیگر آمده است؛ نمی‌دانند. بلکه هر دو جمله را به یک معنی می‌دانند.

ایشان با بیان توضیح این مطلب به این نتیجه می‌رسند که این روایت بر خلافت و ولایت و حکومت علمای اسلام در زمان غیبت دلالتش واضح است. سپس حضرت امام خمینی ابهامی را در این زمینه برطرف نموده و فرموده‌اند: مقصود روایت از «خلفا» فقط ائمه معصومین علیهم‌السلام نیستند؛ زیرا اگر مقصود نبی مکرم از خلفا، تنها امامان معصوم علیهم‌السلام بود، می‌فرمود «علی و فرزندان معصوم وی»، نه این که آنان را با عنوانی یاد کند که شامل تمام علما شود.

بنیاد حکومت در قرآن و سنت از دیدگاه امام خمینی علیه‌السلام و علامه مودودی

۳. مبانی اختصاصی حکومت اسلامی از دیدگاه سید ابوالاعلی مودودی

یک- خلافت

مودودی، بعد از این که نتیجه گرفت؛ در اسلام حاکمیت به طور کامل مختص به خداوند متعال است، پرسشی را مطرح می کند؛ که جایگاه کسانی که در دنیا برای نفوذ قوانین شریعت قیام می کنند، چیست؟ به نظر ایشان پاسخ این سؤال روشن است؛ آنها نایب خداوند و خلیفه او هستند. از نظر مودودی هر قدرتی که با نیروی سیاسی به اجرای مقتضیات حاکمیت الهی قیام کند، نمی تواند به لغت سیاست و قانون، آن را صاحب حاکمیت دانست. این بدیهی است؛ چون نیرویی که حاکمیت قانونی ندارد و قانونی بالاتر اختیارات او را محدود نموده است، نمی تواند حامل حاکمیت باشد. حالا کدام واژه جایگاه او را به خوبی ترسیم می کند؟ قرآن این سؤال را به خوبی پاسخ می دهد. قرآن واژه خلافت را در مورد آن به کار می برد؛ یعنی حکومت از خودشان حاکمیت ندارد، بلکه نیابتی از حکومت واقعی که همان حاکمیت خداوند است (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۰۸ م: ۳۴۱).

دو- خلافت جمهور

ابوالاعلی مودودی می گوید: خلیفه یعنی کسی که اختیارات تفویض شده را در کشور به عنوان نایب بر عهده گیرد. خلیفه، مالک نیست، بلکه نایب مالک حقیقی است. اختیاراتش ذاتی نبوده، بلکه عطاء شده از طرف مالک اوست. او اختیار ندارد که طبق خواسته خود عمل کند، بلکه خواسته های مالک را جامه عمل می پوشاند (مودودی، تفهیم القرآن، ۲۰۰۲: ۵۹/۱).

از نظر مودودی، قرآن در این موضوع به صراحت سخن می گوید که این نیابت به فرد، گروه یا قشر خاصی تعلق نگرفته، این مقام متعلق به همه انسان هاست که حاکمیت خداوند را پذیرفته باشند. ایشان نظریه «خلافت جمهور» را مطرح می کند و برای تأکید بر این نظریه به آیه ای از قرآن استناد می کند.

سه- دلیل مودودی

سید ابوالاعلی مودودی برای اثبات این نظریه از آیه قرآن کریم استدلال می کند که به مؤمنین نیکوکار وعده خلافت داده شده است (مودودی، خلافت و ملوکیت، ۲۰۱۵: ۳۷).

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ، كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ (نور/ ۵۵)؛ «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد، همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین [خود] قرار داد».

دلیل

به نظر ایشان این آیه به دو مطالب کلیدی اشاره می‌کند. ۱. خلافت انسان نه حاکمیت انسان؛ ۲. خلافت عموم نه خلافت فرد، گروه یا قشر خاص. این آیه قرآن، نظریه سیاسی اسلام را به طور کامل تبیین می‌کند و حاوی دو نکته مهم است:

۱. اسلام به جای حاکمیت (sovereignty)، واژه خلافت (vicegerency) را به کار می‌برد. چون در اسلام، حاکمیت فقط از آن خدا است و هر کس که طبق دستورات اسلام در زمین حاکمیت را به دست گرفت، او باید خلیفه خدا باشد و مجاز است که تنها اختیارات تفویض شده را اعمال کند؛

۲. دومین نکته قابل توجه در آیه قرآن این است که وعده خلافت برای همه مؤمنان است. نه این که فرد خاصی از آنها را خلیفه تعیین کند. از اینجا به دست می‌آید که همه مؤمنان دارای ویژگی خلافت‌اند (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۰۸: ۱۵۰).

به نظر می‌رسد که مودودی مسئله خلافت را با حساسیت خاصی دنبال می‌کند، ایشان حاضر نیست که برای حاکم اسلامی از واژه حاکم استفاده کند، چون اعتقاد دارد این با توحید در حاکمیت منافات دارد. ایشان می‌گوید که خلیفه از خودش اختیاری ندارد و آنچه باید او انجام دهد، همان دستورات خداوند است. اگر مملکتی در اولین گام بپذیرد که هیچ قانونی بالاتر از قوانین و شریعت الهی وجود ندارد. قوانینی که قوه مجریه در برابر آنها تسلیم باشد، قوه مقننه در مقابل آنها قانونی وضع نکند، قوه قضائیه طبق آنها داور می‌کند، نتیجه‌اش خیلی روشن است؛ این مملکت در مقابل حاکمیت خدا و رسول خدا ﷺ از ادعای حاکمیت خویش دست کشیده و جایگاه خلیفه و نماینده بودن در نظام سیاسی اسلامی را پذیرفته است. اینجا نباید از واژه حاکمیت استفاده کرد، بلکه استفاده از واژه خلافت به جاست (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۰۸: ۳۹۴).

توضیح

۱. مودودی میان خلافت و حکومت تفاوت قائل است، اگر کسی مجری قوانین شریعت باشد، خلیفه؛ و اگر قوانینی خود اجرا کند، حاکم است؛
۲. حاکمیت، اعتبار دینی و شرعی ندارد و تنها خلافت است که اعتبار دینی و شرعی دارد؛ زیرا اگر معتقد به توحید در حاکمیت بشویم، تنها خدا در جهان هستی حاکم است و کسی دیگر شایسته حاکمیت ندارد؛ بلکه عنوان خلافت برای وی صحیح است. دلیل وی آیه استخلاف (نور/ ۵۵) است؛
۳. خلافت، عمومیت داشته و به تمام کسانی تعلق می‌گیرد که حاکمیت الهی را پذیرفته باشند و شامل همه مسلمانان می‌شود. مودودی، چنین استدلال می‌کند: یکی از مبانی نظام سیاسی اسلام این است که همه مسلمانان به‌عنوان یک مجموعه دارای خلافت الهی هستند و همین مبنا زیربنای جمهوریت در اسلام است. همان گونه که مبنای جمهوریت در نظام‌های غیر اسلامی، حاکمیت عمومی مردم است، در نظام جمهوری اسلامی نیز، خلافت اجتماعی مبنای این نظام قرار گرفته است. این حاکمیت محدود که آن را خلافت می‌گویند، متعلق به شخص یا گروه خاص نیست، بلکه متعلق به همه مسلمانان و عمومی است و مستلزم آن است که حکومت باید با رضای مردم شکل بگیرد، با مشورت مردم فعالیت کند و تا وقتی که مردم خواستند، حکومت کند. به همین علت، ابوبکر راضی نبود که او را خلیفه خدا بنامند، چون خلافت مستقیماً به او تعلق نگرفته بود، بلکه خلافت از آن امت بود. در خلافت جایگاه واقعی او این بود که مسلمانان با اختیار خویش این منصب را به او واگذار کرده بودند (مودودی، اسلامی ریاست، ۲۰۰۸: ۳۳۹).

چهار- بررسی نظریه مودودی

نظریه مودودی اشکالاتی را به همراه دارد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

اول- خلط بین خلیفه به معنای عام و به معنای خاص

جناب مودودی با استدلال به آیه ۵۵ سوره نور، گفته است که مقصود از خلافت در اینجا، خلافت عموم است؛ نه خلافت فرد، گروه یا قشر خاص. به نظر می‌رسد مودودی دانسته یا ندانسته بین معنای خلیفه در آیات به معنای عام و خاص خلط کرده است. واژه خلیفه، به معنای جانشینی خداوند در قرآن به دو معنا به‌کار رفته است: نخست: به معنای جانشینی عام و

برای استفاده از نعمت‌های خداوند در زمین؛ و دوم: به معنای جانشینی خاص و دارای مقام و منصب الهی که از آثار آن داشتن ولایت و حق تصرف در امور دیگران است تا در سایه رهبری آنان، احکام و قوانین الهی از تغییر و تحریف محفوظ ماند.

خلافت بر دو قسم می‌تواند باشد:

۱. خلافت عمومی که خداوند انسان را به‌عنوان خلیفه و جانشین خود در روی زمین آفرید؛
 ۲. خلیفه‌ای که حاکم باشد و آن نیاز به تنصیب از جانب خداوند متعال دارد که منصب او از طرف خدا جعل شده باشد. مانند حضرت داود که هم خلیفه است و هم حکومت دارد ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ (ص/۲۶)؛ «ای داوود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به‌حق داوری کن.»
- از این آیه استفاده می‌شود که اولاً: خلافت خاص داود، به نص الهی است، زیرا داود به‌عنوان انسان بودن، عنوان خلیفه عام را قبلاً داشته است؛ و اما خلافت خاص، باید با نص الهی تعیین شود. ثانیاً: در ادامه می‌فرماید: «فَاَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ» که خلیفه‌ای که به نص الهی است، باید حکومت نیز بکند و حکومت طبق فرمان‌های الهی باشد. خداوند خود حکم داده است که حکم کن به این جمله «دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ» نشان می‌دهد که حکومت در زمین باید از حکومت الهی نشأت گیرد و هر حکومتی از غیر این طریق باشد، حکومتی ظالمانه و غاصبانه است. در جمله دوم، دستور می‌دهد: اکنون که این موهبت بزرگ به تو داده شده، وظیفه تو این است که در میان مردم به‌حق حکم کنی: «فَاَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ». در حقیقت نتیجه خلافت الهی حکومت حق است و از این جمله می‌توان استفاده کرد که حکومت حق نیز، تنها از خلافت الهی ناشی می‌شود و محصول مستقیم آن است (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۷ ش: ۱۹/۲۶۲).

دوم- رد نظریه خلافت خاص بر مبنای خلافت جمهور

مودودی برای اثبات نظریه «خلافت جمهور»، از آیه ۵۵ سوره نور استفاده کرده است، ولی شاید به آیاتی از قرآن کریم توجه نکرده است که در آنها خداوند متعال در تعیین منصب الهی نظر جمهور را رد کرده است. مناسب به نظر می‌رسد که شواهدی از آیات در اینجا مطرح کنیم که دلالت بر جعل الهی برای فرد خاص دارد:

الف) آیه ۲۶ سوره ص، مربوط به حضرت داود بود، این آیه دلالت بر جعل الهی برای فرد خاص دارد.

ب) آیاتی که دلالت بر جعل پیشوایان و امامت می‌کند. مانند ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره/۱۲۴). این آیه دلالت بر جعل الهی برای حضرت ابراهیم دارد. نیز آیه ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (انبیا/۷۳) و آیه ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ با توجه به جمله «جعلنا» (قرار دادیم)، بیشتر چنین به نظر می‌رسد که منظور پیامبرانی است که از سوی خداوند به این مقام منصوب شده‌اند.

ج) آیاتی که اشاره به حکومت و ملک عظیم داشتند که این خود دلیل بر جعل الهی است. مانند ﴿إِنَّمَا يُخْسِدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ (نسا/۵۴)؛ چرا از اعطای چنین منصبی به پیامبر اسلام ﷺ و خاندان بنی‌هاشم تعجب و وحشت می‌کنید و حسد می‌ورزید، درحالی‌که خداوند به شما و دودمان آل ابراهیم، کتاب آسمانی و حکمت و دانش و حکومت پهناوری (هم‌چون حکومت موسی و سلیمان و داود) عطا کرده است (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۷ ش: ۳/۴۲۰)؛ و نیز می‌فرماید: «سلیمان گفت»: «ملک و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچ‌کس نباشد که تو بسیار بخشنده‌ای ﴿وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾ (ص/۳۵). دعا کردن حضرت سلیمان، خود دلیل بر جعل الهی دارد.

د) ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره/۲۴۷)؛ «و پیامبرشان به آنها گفت: «خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث (و انتخاب) کرده است، گفتند: چگونه او بر ما حکومت کند، با این‌که ما از او شایسته‌تریم، و او ثروت زیادی ندارد؟! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد؛ و احسان خداوند، وسیع است؛ و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است.»

مطابق این آیه، انتخاب طالوت به عنوان زمامداری و فرماندهی لشکر بنی اسرائیل از سوی خدا بوده و شاید جمله «قَدْ بَعَثَ» (برانگیخت) اشاره به همان چیزی باشد که در شرح این داستان گذشت که حوادث غیرمنتظره‌ای طالوت را به شهر آن پیامبر و مجلس او کشانید و این انتخاب الهی صورت گرفت، ضمناً از تعبیر «ملکا» چنین برمی آید که طالوت، تنها فرمانده لشکر نبود، بلکه زمامدار کشور هم بود.

از اینجا مخالفت شروع شد، گروهی گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد، با این که ما از او شایسته‌تریم و او ثروت زیادی ندارد «قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ».

این نخستین اعتراض و پیمان شکنی بود که بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر داشتند و با این که او تصریح کرده بود، انتخاب طالوت از طرف خداست. آنها در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند که ما از او سزاوارتریم؛ زیرا دارای دو شرط لازم برای زمامداری هستیم، نسب عالی و ثروت فراوان در حالی که طالوت جوانی از یک قبیله گمنام بنی اسرائیل و از نظر مالی یک کشاورز ساده بود.

ولی قرآن پاسخ دندان شکنی را که آن پیامبر به گمراهان بنی اسرائیل داد، چنین بازگو می کند، گفت خداوند او را بر شما برگزیده و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشیده است «قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ».

این که می بینید خداوند او را برگزیده و زمامدار شما قرار داده، به خاطر این است که از نظر هوش و فرزاندگی و علم، پر مایه است و از نظر نیروی جسمانی، قوی و پر قدرت (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۷ ش: ۲/۲۳۸).

بنابراین در این آیه نیز رأی جمهور در مقابل انتخاب الهی را رد کرده است.

هـ) «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (سوره نساء/۵۹)؛ «هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید!».

هر سرپرست باشعور و عاقلی که دنیا را ترک می کند، برای بازماندگان خود یک کسی را به عنوان سرپرست نامزد می کند تا بعد از او بین اقوامش نزاع ایجاد نشود. پس نبی مکرم که

برای هدایت تمام جامعه انسانی مبعوث شده بود، چطور ممکن است بدون این که کسی را بعد از خود به عنوان سرپرست مردم معین کند، از دنیا برود؟

مسئله خلافت همچون یک مسئله نزاعی است، اگر نبی مکرم خود این مشکل را حل کند، نزاعی به وجود نخواهد آمد. وگرنه بین مردم نزاعی به وجود می آید. پس بنابراین به جای این که نبی اکرم ﷺ این مسئله را حل نکرده از دنیا برود و بر جمهور رها کند، معقول به نظر نمی رسد.

سوم- منصب خلافت برای افراد خاص

جناب مودودی یا از آیات و روایات چشم پوشی کرده است که خلافت را یک منصب الهی قرار داده برای افرادی خاص اعلان کرده است، یا از آنها بی خیر بوده است. مثلاً ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ (ص/۲۶)؛ «ای داوود! ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم، پس در میان مردم به حق داوری کن.»
از رسول خدا ﷺ نقل شده است:

«لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة ويكون عليهم اثنا عشر خليفة كلهم من قرش» (مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ۴/۶، غ کتاب اماره، باب ۱؛ متقی هندی، کنز العمال، بی تا: ۳۲/۱۴)؛ پیوسته دین اسلام تا روز قیامت پابرجا خواهد بود، دوازده خلیفه که همه از قریش هستند بر مردم خلافت خواهند کرد.

از ابوسعید خدری نقل شده است: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «الخلفاء بعدی اثنا عشر تسعة من صلب الحسين» (بحرانی، سید هاشم، الانصاف، ۱۳۷۸: ۱۶۳)؛ جانشینان پس از من دوازده نفرند و نه نفر از صلب حسین هستند.

از جهت پیشینه شناسی، واژه «خلیفه» برای علی بن ابی طالب ﷺ همزمان با ابلاغ رسالت بازگو شده است که بهترین گواه در این زمینه حدیث مشهور یوم الدار است و در اینجا به تناسب بحث مفهوم شناسی و کاربردی واژه «خلیفه» تنها به این مطلب اشاره می شود که پیامبر ﷺ در این حدیث با اشاره به علی ﷺ فرمود: «ان هذا اخي ووصيي و خليفتي فيكم فاسمعوا و اطيعوا»؛ این برادر من و وصی من و جانشین من میان شماست، از او فرمان برید و به دستورش گوش فرا دهید. بزرگان بنی هاشم از آنجا با تمسخر بلند شده، به ابوطالب گفتند: «فرزند برادرت می گوید از فرزند خردسالت پیروی کنید» (طبری، تاریخ الطبری، ۱۴۰۸ ق: ۳۱۹/۲؛ ابن اثیر، الكامل، ۱۳۹۸ ق: ۴۲/۲).

درباره این حدیث توجه به امور ذیل ضرورت دارد:

۱. در این حدیث، واژه «خلیفتی فیکم» با صراحت نقل شده که همان جانشینی آن حضرت را می‌رساند که از نظر تاریخی دوشادوش رسالت مطرح شده است؛
۲. از واژه «فاسمعوا و اطیعوا» به دست می‌آید که آن خلیفه مانند خود حضرت واجب‌الاطاعه است؛

۳. از واکنش ابتدایی بنی‌هاشم که به ابوطالب خطاب کردند، فرزند برادرت به تو دستور داده است که از فرزند خود (علی) اطاعت کنی، نیز همین واجب‌الاطاعه بودن به دست می‌آید.

نتیجه

در اندیشه امام خمینی و ابوالاعلی مودودی، درباره حکومت هم مبنای مشترک و هم مبانی غیر مشترک وجود دارد.

اولین اصل اساسی که محور اندیشه سیاسی این دو متفکر را تشکیل می‌دهد، توحید در ربوبیت، حاکمیت و مالکیت است.

همچنین هر دو متفکر در مورد قانون‌گذاری در اندیشه اسلام، نظر یکسان دارند، چون قانون‌گذاری در اسلام، برگرفته از ربوبیت تشریحی خداوند بوده و مختص اوست. خداوند است که برای هدایت بشر رسالت را قرار داده است و اطاعت از نبی و رسول را واجب کرده است.

امام خمینی بعد از پیغمبر گرامی اسلام، ولایت و امامت اهل‌بیت را مبنای حکومت و ولایت امت قرار می‌دهند، چون همان‌گونه که پیامبر اسلام را خداوند حکیم به‌عنوان ولی و حاکم قرار داده است، باید بعد از پیغمبر اسلام هم خداوند برای امت اسلامی ولی و حاکم اسلامی تعیین کند و تعیین هم کرده است. از نظر ایشان در زمان حضور ائمه، خودشان ولی و حاکم اسلامی هستند و در زمان غیبت امام معصوم، این منصب متعلق به عالم عادل خواهد شد.

به نظر ابوالاعلی مودودی، پیغمبر اسلام برای بعد از خود هیچ‌کس را تعیین نکرده بود و این امر را بر امت واگذاشته بود، بنابراین ایشان قائل به خلافت جمهور شده است.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه: رضایی اصفهانی، محمدعلی و همکاران، موسسه تحقیقاتی فرهنگي دار الذکر، قم: ۱۳۸۳ش.
۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحی صالح)، هجرت، قم: چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۳. ابن اثیر جزری، ابوالحسن عزالدین، محمد بن محمد بن عبدالکریم، الكامل فی التاریخ، دارالکتب العلمیه، بیروت: ۱۴۱۵.
۴. ابن الاثیر الجزری، الكامل فی التاریخ، دارالفکر، بیروت: ۱۳۹۸ق.
۵. ابن فارس، احمد بن فارس، محقق: هارون عبدالسلام محمد، مکتب الاعلامی الاسلامی، قم: بی تا.
۶. ابن بابویه صدوق، محمد بن علی، علل الشرائع، ۲ جلد، کتاب فروشی داوری، قم: چاپ اول، ۱۳۸۵ش / ۱۹۶۶م.
۷. ابن بابویه صدوق، علل الشرائع، ترجمه: محمدجواد ذهنی تهرانی، انتشارات مؤمنین، قم: چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
۸. ابن بابویه صدوق، کمال الدین، تحقیق: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم: ۱۴۰۵.
۹. ابن بابویه صدوق، من لا یحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم: بی تا.
۱۰. بابایی، علی اکبر و همکاران، روش شناسی تفسیر قرآن، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، تهران: سمت، ۱۳۷۹.
۱۱. بحرانی، سید هاشم، الانصاف فی النص علی الأئمة علیهم السلام، ترجمه: رسول محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران: ۱۳۷۸.

۱۲. جمشیدی، محمدحسین، اندیشه سیاسی امام خمینی، معاونت پژوهشی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران: ۱۳۸۴.
۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: ۱۴۰۹ ق.
۱۴. حسینی، بسم الله، ضرورت حکومت اسلامی در عصر غیبت، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، قم: ۱۳۹۲ ش.
۱۵. خمینی، روح الله، شئون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه کتاب البیع، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: چاپ اول، ۱۳۶۵.
۱۶. خمینی، روح الله، شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران: چاپ ۱۶، ۱۳۷۶.
۱۷. خمینی، روح الله، صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران: ۱۳۸۶ ش.
۱۸. خمینی، روح الله، کتاب البیع، پنج جلدی، انتشارات اسماعیلیان، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم: ۱۳۷۹.
۱۹. خمینی، روح الله، کشف الاسرار، چاپ سابق، بی جا: بی تا.
۲۰. خمینی، روح الله، ولایت فقیه، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران: ۱۳۸۵ ش.
۲۱. رشید رضا، تفسیر المنار، دارالکتب العربیه، بیروت: ۱۴۲۹ ق.
۲۲. شاکر، محمدکاظم، مبانی و روش های تفسیری، مرکز جهانی علوم اسلامی، قم: ۱۳۸۲.
۲۳. طباطبایی، سید محمدحسین، ترجمه المیزان، مترجم: محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم: بی تا.
۲۴. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم: ۱۳۹۳ ق.
۲۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناصر خسرو، تهران: ۱۳۷۲.
۲۶. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری، دارالکتب العلمیه، بیروت: ۱۴۰۸.
۲۷. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، مکتبه النشر الثقافه الاسلامیه، طبع الثانیه، ۱۳۶۷.

۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، دار الکتب الإسلامية، تهران: چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۲۹. متقی ہندی، علاء الدین، کنز العمال، مؤسسہ الرسالہ، بیروت: بی تا.
۳۰. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، دار إحياء التراث العربی، بیروت: چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۳۱. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، دار احیاء التراث العربی، بیروت: بی تا.
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونہ، دارالکتب الاسلامیہ، تهران: چاپ ۲۲، ۱۳۷۷ ش.
۳۳. مودودی ابوالاعلیٰ، اسلامی ریاست، اسلامک پبلیکیشنز لیمیٹید، لاہور: ۲۰۰۸ م.
۳۴. مودودی ابوالاعلیٰ، جماعت اسلامی کی دعوت، اسلامک پبلیکیشنز لیمیٹید، لاہور: ۲۰۰۹.
۳۵. مودودی ابوالاعلیٰ، اسلام کا نظام حیات، اسلامک پبلیکیشنز لیمیٹید، لاہور: ۲۰۰۹ م.
۳۶. مودودی ابوالاعلیٰ، تفہیم القرآن، چاپ ۳۴، ادارہ ترجمان القرآن، لاہور: ۲۰۰۲.
۳۷. مودودی ابوالاعلیٰ، خلافت و ملوکیت، ادارہ ترجمان القرآن، لاہور: ۲۰۱۵.
۳۸. مؤدب، رضا، مبانی تفسیر قرآن، دانشگاه قم، قم: ۱۳۸۳.